اهل‌بیـت(ع) راجع بـه توسـعه و الگوی پیشـرفت چیزی را اسـتخراج کنیم؟ آیا روشی و منطقی هست که بر اساس آن از معارف اهل‌بیت(ع) به یک مدل برسیم؟

عرض کردم نه، ولی می‌توانیم مبانی را از آن دربیاوریم تا این مبانی الهام‌بخش باشـد و خودمان برویم طراحی بکنیم؛ یعنی طراحی الگو کار بشـر است؛ اما این کار بشری می‌تواند الهی هم باشد؛ یعنی از دین الهام بگیرد یا مبانی را از دیـن بگیرد. می‌تواند هم مبانـی را از جای دیگر بگیرد و مبنا را بر این بگذارد که خدایی وجود ندارد یا خدا نقشـی در عالم ندارد، ولی ما می‌توانیم از اسـلام مبانی را دربیاوریم؛ اما این مبانی، خودِ الگو نیست. مبانی علم به معنای ساینس (science) نیست؛ اما می‌تواند به دانش و الگو کمک کند. تولید علم و طراحی الگو را باید به روش خودش انجام بدهیم، ولی این مبانی در نظریه‌پردازی کمک می‌کند و الهام‌بخش است.

البته بحثی وجود دارد که آیا روش این کار، روش ثابتی اسـت؟ یا روش هم متفاوت است. تقریباً خیلی‌ها در مبانی این را قبول دارند؛ یعنی می‌گویند ما می‌توانیم اهداف را از اسـلام بگیریم و مبانی ما با غرب متفاوت اسـت. در موضوعات برخـی قبول دارند و می‌گویند درباره انسـانی که موضوع علوم است، تفسیر ما با دیگران متفاوت است و برخی این را قبول ندارند؛ اما راجع به روش، بیشـترین اختلاف‌نظر وجود دارد؛ یعنی بسـیاری از اندیشمندان و نظریه‌پردازان، اختلاف و تفاوت میان اسلام و غرب را در مبانی و موضوع و اهداف قبول دارند که اسلامی و غیراسلامی دارد و آموزه‌های اسلام می‌توانند الهام بدهند؛ اما معتقدند روش ثابت است. بعضی‌ها می‌گویند نه، روش هم، ثابت و مشـابه نیست. خود روش هم بحث‌برانگیز است که آیا می‌توانیم بر اساس مبانی اسـلامی، روش متفاوتی را برای موضوعات خودمان در علوم اسلامی تولید کنیم؟

چگونگی‌اش فقط به وسیله فقیه مشخص می‌شود؟

ببینید بحث از روش، کار فقیه نیسـت. فقیه فقط آن مبانی را درمی‌آورد. اگر فقـه اعتقـادی را هم دخیل بکنیم، در واقع احکام و معـارف را درمی‌آورد که همه این‌ها به‌منزله مبانی اسـت. اینکه بگوییم روش ما در علم چیسـت؟ از یـک طرف بایـد آن را از مبانی دینی الهام بگیریـم و از طرف دیگر باید به علم امروز نگاه بکنیم. به هر حال این هم بحثی است که آیا باید بین مبانی، اصول و روش‌ها هماهنگی باشـد؟ مثلاً اگر بر اساس مبانی دینی گفتیم که عقل حجیت دارد، نمی‌توانیم در روش علوم انسانی بگوییم فقط تجربه، چون عقل را هم گفتیم حجت است، باید از آن هم کمک بگیریم. پوزیتیویست‌ها می‌گفتنـد روش علمی، روش اثباتی اسـت؛ یعنی اثبات به‌وسـیله حس. امروزه این نظریه توسط اکثر دانشمندان و فیلسوفان علم قبول نمی‌شود. پوپر گفت که من روش علم عالمان را بررسـی کردم و دیدم فقط تجربه نیست، عقل هم در کنار آن کار می‌کند. خیلی چیزها هسـت که اصلاً مشاهده نشده؛ اما دانشمندان آن را قبول دارند، چرا؟ چون بـا عقل خود حدس می‌زنند، اگرچه آن را ندیده‌اند. مثلاً همین طراحی‌هایی که راجع به اتم ارائه می‌شـود، نوترون، پلوتون، این‌ها را ندیدند، ولی آثاری از آن شیء در آزمایشگاه‌ها می‌بینند. از این آثار حدس می‌زنیم که داخل اتم این عناصـر و وضعیت‌ها قرار دارد. پس اینجا عنصر عقل هم هست.

ما هم می‌توانیم از علم الهام بگیریم. اگر عقل حجت اسـت، روش ما در علم باید عقلی ـ تجربی باشد. آیا وحی را هم می‌توانیم در روش بیاوریم؟ این هم باید بحث بشود. ما می‌توانیم از کار فقیه الهام بگیریم؛ اما خود این بحث، کار فقهی نیست. کار فقهی می‌تواند پشتیبان این مباحث باشد. در علم، فقط بحث این نیست که اسلام چه می‌گوید؟ باید ببینیم آنچه اسلام می‌گوید، در این‌جا به درد می‌خورد؟ آیا به این بحث ناظر هست؟ خیلی از حرف‌ها درست است، ولی مربوط به جای دیگری است. باید ببینیم آنچه اسلام می‌گوید، به بحث ما هم ارتباط دارد یا خیر؟

حالا ممکن است کسی بگوید این هم یک جور فقه و استنباط از این است. ما بحث نداریم، اشکال ندارد، ولی فقه به آن معنا که بگوییم آموزه‌های دینی را استخراج می‌کنیم، این آن نیست، ولی اگر به این معنا باشد که از آن آموزه‌ها برای طراحی روش الهام بگیریم، می‌توانیم این مقوله را هم فقه حساب کنیم.

آیا می‌توان برای پیشـرفت و عقب نمانـدن، از عرفِ جامعه بین‌الملل استفاده کرد؟

نه؛ ببینید عرفِ آن‌ها اصلاً مبنای ما نیسـت، مگر در شرایط اضطرار. در واقع گاهی مجبوریم عرف آن جامعه را قبول بکنیم؛ اما به این معنا نیست که حکم واقعی اسـت، اضطرار اسـت. مثلاً ما در مذاکرات اخیر با آن‌ها، پذیرفتیم که غنی‌سـازی ۲۰ درصد نکنیم. آیا بر اسـاس اسلام نباید غنی‌سازی ۲۰ درصد بکنیم؟ چه اشکال شرعی دارد؟ تا حالا هم که غنی‌سازی ۲۰ درصد می‌کردیم، چون لازم داشتیم. حالا شرایط به‌گونه‌ای است که نمی‌توانیم و شرایط جهانی اجازه نمی‌دهد. پس می‌گوییم دیگر ۲۰ درصد غنی‌سـازی نمی‌کنیم. این‌ها اقتضائات زمان و مکان از حیث حکم ثانویه است.

پس رعایت هنجارهای جهانی از باب حکم اولیه یا ثانوی متفاوت است. اگر از باب حکم اولیه باشد، می‌گوییم تا عرف مورد تأیید دین نباشد، به عنوان حکم اولیه حجیت ندارد؛ اما به عنوان حکم ثانویه اشـکال ندارد. واقعاً حکم ثانویه است، ما مجبوریم عرف را رعایت بکنیم. بالاخره عرف پذیرفته شده است؛ اما تا حد اضطرار و ضرورت. مثلاً اگر در بیابانی آب پیدا نکردید، ولی شراب پیدا کردید، نگویید حالا که دیگر اضطرار است و اشکال ندارد، همه‌اش را بخوریم. نه، باید به اندازه‌ای خورد که آدم را از نابودی و کشته شدن نجات بدهد. عرف بین‌الملل هم همین است. به اندازه ضرورت و به عنوان حکم ثانویه آن را لحاظ می‌کنیم؛ چون تأیید دین را ندارد.

و نکته پایانی؟

اینکه دین منبعی بسـیار غنی و گسترده اسـت. مقدار استفاده از آن بستگی به همـت و البته تقوا و ایمان مـا دارد. هرقدر ایمانمان قوی باشد و همت‌مان برای استفاده از دین بیشتر باشد، می‌توانیم بیشتر از دین استفاده بکنیم؛ پس هر دو را لازم داریم. هم «ایمان» که اگر نباشد، اصلاً اعتنایی به منابع دین نمی‌کنیم و هـم «تلاش» که اجتهاد هم به همین معنا اسـت. باید نهایت تـلاش خود را بکنیم. هرچه بیشـتر تلاش کنیم، می‌توانیم این دین را گسترش بدهیم؛ یعنی از اصل واحد، فروعات بیشتر و بیشتر استخراج کنیم. امیدوارم که جامعه دینی ما روزبه‌روز، هم ایمانش قوی‌تر بشود و هم تلاشش تا بتوانیم دین را در ابعاد مختلف جامعه گسترش دهیم.

از اینکـه وقـت خـود را در اختیـار مـا قـرار دادید، متشکریم.

ما هم می‌توانیم از علم الهام بگیریـم. اگر عقـل حجت است، روش ما در علم باید عقلی ـ تجربی باشـد. آیا وحـی را هـم می‌توانیم در روش بیاوریم؟ این هم باید بحث بشود. ما می‌توانیم از کار فقیـه الهام بگیریم؛ اما خود این بحـث، کار فقهی نیست. کار فقهی می‌تواند پشتیبان این مباحث باشد.